

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېاد بدین بوم و بر زنده یک تن مېاد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Reports

گزارشها

بهرام رحمانی

۰۳ اکتوبر ۲۰۲۱

بیست و سومین جلسه دادگاه حمید نوری در ستکهم!

بیست و سومین جلسه دادگاه حمید نوری دادیار سابق زندان گوهر دشت در کشتارهای سال ۱۳۶۷ روز جمعه ۹ مهر ۱۴۰۰ - ۱ اکتبر ۲۰۲۱ با شهادت فریدون نجفی آریا ادامه یافت.

فریدون نجفی آریا اکنون ساکن استرالیا است و از طریق اسکایپ و به صورت ویدئویی در دادگاه حمید نوری حضور داشت.

وی روز جمعه در پاسخ به سؤالات دادستان و وکلای حمید نوری گفت که پس از اعدامهای سال ۶۷ سه بار در جلسات مصاحبه با زندانیان توسط حمید نوری حضور داشته و او را بدون چشمپند دیده است.

نجفی آریا گفت که روز ۸ مرداد از طریق مورش یکی از زندانیان، متوجه هیأت مرگ و اعدامها شده است: «ساعت سه بعدازظهر دیدیم یک نفر از پنجره انفرادی روبهرو دستش را بیرون آورده و تکان می‌دهد. من با مرس زدم که چی می‌گوئی؟ مجید مشرف بود. خبر داد یک هیأت از طرف خمینی آمده و می‌خواهند همه را بکشند.»

او درباره وضعیت پس از اطلاع از هیأت مرگ و اعدامها گفت: «کسانی که هوادار بودند گفتند از اول می‌دانستند این رژیم آنها را می‌کشد. اما ما که کمتر طرفدار بودیم وحشت کردیم که چه خبر است و چرا باید ما را بکشند. اگر به آشوبتس رفته باشید بعد از ۵۰ سال هنوز بوی مرگ می‌دهد. وضعیت ما هم اینطور بود. یکی توی سرش می‌زد، یکی ناراحت بود و کسانی هم بودند که صدایشان در نمی‌آمد.»

فریدون نجفی آریا در پاسخ به سؤال دادستان درباره حمید نوری گفت که او «هر وقت می‌آمد چند پاسدار دور و برش بودند و در میان خانواده‌هایی که برای ملاقات می‌آمدند می‌چرخید و حرف‌های آنها را گوش می‌کرد تا ببیند میان زندانیان و خانواده‌ها چه در جریان است.»

وکیل مدافع فریدون: سلام آقای فریدون نزدیک بود بگم صبح به‌خیر ولی آنجا عصر است.

فریدون: بلی ساعت ۵ غروب است تازه از کار برگشتم.

وکیل: شما دیروز تعریف کردید بعد از بازجویی پولیس گفتید یادداشت‌هایم را مرور کردم. شما گفتید تمام مدت سعی کرده بودید خاطرات زندان را فراموش کنید. می‌خواهم بدانم چی باعث شد پس از بازجویی با پولیس سویدن مجدداً به یادداشت‌هایتان را مراجعه کنید. چرا؟

فریدون: ... من اکنون به هیچ کس کینه‌ای ندارم.

وکیل: ولی کنکرت به این بحث بپردازید و بگوئید چرا به یادداشت‌هایتان مراجعه کردید؟



فریدون: تا زمانی که حمید نوری دستگیر شود من سال‌ها سعی کرده بودم این ماجرا را با کمک روان‌شناسم فراموش کنم. اولین باری که قرار شد من اطلاعاتی درباره نوری به پولیس بدهم این اولین اقدامی بود که من در عمرم انجام می‌دادم. به همین دلیل زیاد فکر نکردم. از ترس این که روزهای وحشتناک گذشته به سراغم بیایند. ولی بعد از مصاحبه با پولیس و اطلاعاتی که دادم می‌توانسم همین جا بایستم و جلوتر نروم. از طرفی دیدم اطلاعات زیادی دارم اگر بازگویی کنم حالم بد خواهد شد. به‌خاطر این من مجدداً پیش روان‌شناس رفتم و موقعیتم را توضیح دادم. از وی پرسیدم چه کار کنم که فشار برای من نیاید. روان‌شناس به من گفت بهترین کار این است که یک بار برای همیشه همه فایل‌ها را باز کنید و دقیقاً به آن‌ها نگاه کنید. هرچه که می‌دونید راحت بازگو کنید و بعد این فایل‌ها خودبه‌خود سر جای‌شان برمی‌گردند و شما می‌توانید با آن‌ها زندگی کنید. گفت اگر حرف‌هایت را نزدیک و حرف دلت را نگوئید این مثل یک غه در بدنت می‌ماند و می‌گوئید چرا نگفتم؟

وکیل: ببینید آقای فریدون صحبت شما با روان‌شناس شما را قانع کرد تا برگردید و به یادداشت‌هایتان رجوع کنید؟ فریدون: بلی من پذیرفتم همه را تعریف کنم و بعد فراموش کنم. من ناراحتی قلبی دارم دکتر گفته اگر بیش‌تر فکر کنم حالم بدتر خواهد شد.

وکیل: ببینید من دو سؤال دیگر دارم. دیروز گفتید در دوره این اعدام‌های شدید حمید عباسی را در چه موقعیت‌هایی دیده بودید. ما هنوز در زندان گوهردشت می‌ایستیم تا من دقیق متوجه شوم و بدانم شما حمید نوری را بعد از پایان یافتن اعدام‌ها در چه مناسبت‌هایی دیدید؟

فریدون: زمانی که من گوهردشت بودم بعد از چند ماه ما را به حسینیة گوهردشت بردند. برای این که همین حمید عباسی از بچه‌ها برای آزادی‌شان مصاحبه می‌گرفت.

وکیل: شما خودتان در محل بودید؟

فریدون: بلی من نه یکبار بلکه چند بار و هر بار با عباسی چند متر بیش‌تر فاصله نداشتم.

وکیل: حالا این فاصله چشمتان هم دارید یا خیر؟

فریدون: در حسینیة هیچ‌کس چشم‌بند نداشت.

وکیل: ببینید همین جا می‌ایستم هر دفعه این مصاحبه‌ها چه‌قدر طول می‌کشید؟

فریدون: بستگی به این داشت که چند نفر را بازجویی می‌کرد. گاهی نیم ساعت و یا دو ساعت و...

وکیل: برمی‌گردیم به زندان اوین. حالا شما در این موقعیت چند بار حمید نوری را دیدید؟

فریدون: وقتی ما از گوهردشت به اوین آمدیم. حمید نوری باز از همه کسانی که قرار بود آزاد شوند مصاحبه می‌گرفت.

وکیل: عین همان روال قبلی. یعنی مثل مصاحبه‌های گوهردشت؟

فریدون: بلی همین طور بود و می‌گفت: «شما هنوز گروه خودتان را قبول دارید و روی همان مواضع قبلی‌تان هستید؟ اگر از زندان آزاد شوید و فعالیت سیاسی کنید و دستگیر شوید حتما می‌کشیم.» حمید نوری همیشه این‌ها را با خنده می‌گفت و همه را مسخره می‌کرد.

وکیل: شما چند دفعه این مصاحبه‌ها را دیدید؟

فریدون: الان یادم نیست حداقل سه بار دیدم.

وکیل: یک سؤال دیگه دارم. چند تا اسم می‌پرسم. از مسعود اشرف سمنانی چی دیدید؟

فریدون: مسعود اشرف سمنانی دوست صمیمی من بود. اولین بار او را در کریدور مرگ دیدم. دقیقاً یادم نیست بار آخر کی دیدم. در بند عمومی با هم بودیم تا این که وی آزاد شد.

وکیل: مهدی وارسته گرمرویی؟

فریدون: مهدی را در راهرو مرگ دیدم و با من همبند بود تا این که من آزاد شدم.

وکیل: همایون کاویانی؟

فریدون: بلی ایشان را دیدم و همبند بودیم. اما دوست صمیمی نبودیم.

وکیل: ببینید این بازه زمانی کی بود؟

فریدون: بلی این سه نفر قبل از اعدام‌ها نبودند. این سه نفر را بعد از اعدام‌ها دیدیم.

وکیل: همایون چه‌طور؟

فریدون: همایون هم همین‌طور.

وکیل: محسن اسحاقی؟

فریدون: او را در راهرو مرگ دیدم و همبند و دوست بودیم.

وکیل: سیامک نادری و احمد ابراهیمی؟

فریدون: سیامک نادری با من در انفرادی بود و او را از سال ۶۰ می‌شناختم تا زمانی که وی آزاد شد با هم بودیم به‌غیر از مدت کوتاهی که در فرعی بودیم. احمد ابراهیمی با من دوست بود و او را بعد از اعدام‌ها در سالن دیدم.

وکیل: رضا فلاحی؟

فریدون: رضا فلاحی با من سرباز بود و چهار نفری که در پرونده من بود. بعد از این که ما بند ۶ رفتیم ما از هم جدا شدیم. بعد از چهار سال رضا را در سالن اعدام‌ها دیدم. وی از من پرسید از بچه‌ها خبر دارید؟ من گفتم حمید همتی با ما هم پرونده بودیم همتی را اعدام کردند.

وکیل: سالن اعدام می‌گوئید منظورتان همان کریدور اعدام است؟

فریدون: بلی همان کریدور است.

وکیل: اکبر صمدی؟

فریدون: تقریباً حدود سه سال با هم همبند بودیم. سنش خیلی کم بود. بچه بود.

وکیل: محمود روپائی؟

فریدون: محمود روئی را بعد از اعدام با محمد روپائی بودم و در اوین هم با وی بودم.

وکیل: در مدت اعدام‌ها هم او را دیدید؟

فریدون: دقیق یادم نیست.

وکیل: گفتید ۹ مرداد متوجه شدید اعدام‌ها در جریان است؟

فریدون: نه ۸ مرداد بود.

وکیل: فضای زندان را به تصویر بکشید هنگامی که فهمیدید اعدام‌ها در جریان است وضعیت چگونه بود؟

فریدون: ساعت ۳ بعد از ظهر ما فرعی بالای حسینیه بودیم. هر بار یک اسم می‌گفتند یک بار می‌گفتند ۱۷ و یا فرعی و یا ۸. از ساعت ۳ دیدم یک نفر دستش را از میان نرده‌های مقابل بیرون آورده و تکان می‌دهد. من دستم را بردم بیرون با مرس زدم چی می‌گوئی؟ گفت: من مجید معروف‌خانی هستم. همان کسی که صبح برده بودند. گفت: هیأتی از طرف خمینی آمده تا همه ما را بکشند.

وکیل: ببینید این بحث‌ها را قبلاً هم توضیح دادید آن‌چه مدنظر من است شما که از اعدام‌ها مطلع شدید چه جوی را برای زندانیان به وجود آورد.

فریدون: این کاری که مجید انجام داد همه فهمیدند. آن‌هایی که طرفدار مجاهدین بودند می‌گفتند ما می‌دانستیم این حکومت همه ما را می‌کشد. یکی هم مثل من و حسن صادق‌زاده که طرفدار مجاهدین نبودیم ما همه وحشت کردی؟ چرا باید ما را بکشند؟ ...

وکیل: یعنی شما این مقطع می‌دانید خطر اعدام شما وجود دارد. درسته؟

فریدون: بلی درسته.

وکیل: آیا این همه سال بعد توصیف آن محل برایتان مقدور است؟

فریدون: من فکر می‌کنم خیلی‌ها از من کوچک‌تر بودند اما می‌خواستند آن‌ها را اعدام کنند. پس از ۵۰ سال آشویتس بوی مرگ می‌دهد. آن جا هر کسی یک جوری ناراحت بود. برخی گریه می‌کرد و برخی بر سرش می‌زد. برخی از ناراحتی حرف نمی‌زدند و...

وکیل: شما خیلی خوب تعریف کردید. من اسمش را می‌گذارم اضطراب مرگ. شما آینده را چه جوری می‌بیند و چه فکر می‌کنید؟

فریدون: من به گفته روان‌شناس هر چی دارم می‌نویسم این‌ها چیزی نیست که من به آن‌ها فکر نکنم. هنگامی که راه می‌روم و یا خرید می‌کنم یک دفعه افسردگی سراغم می‌آید که دیوانه می‌شوم. جوانی را می‌بینم فکر می‌کنم که دوستم بوده و اعدام شده است. از خود می‌پرسید: چرا؟ هر موقع در ایران اتفاقی می‌افتد خوابم نمی‌برد و می‌گویم باز هم افرادی را می‌کشند.

وکیل: عملاً این خاطرات دنبال‌ت هستند. شب‌ها چی؟

فریدون: هنوز بعد از ۳۰ سال من هفته‌ای و یا ماهی یک شب خواب می‌بینم من نشستم و منتظر اعدام هستم اما اعدام نمی‌کنند. یا خواب می‌بینم برگشتم ایران و دستگیرم کردند و می‌خواهند اعدام کنند. این در شرایطی ست که من هرگز مبارزه علیه این رژیم نمی‌کنم. من ۳۰ سال است زن و بچه و کار دارم اما این رژیم دست از سر ما برنمی‌دارد.

وکیل: گفتید شما ناراحتی قلبی دارید. آیا این بیماری پس از اعدام‌ها سراغ شما آمد؟

فریدون: من دو بیماری دارم که بعد از اعدام‌ها شروع شده است: افسردگی و ناراحتی قلبی. دکتر قلبم گفته که اگر این وضعیت را ادامه دهید ۵ سال بیشتر زنده نمی‌مانید. بهتر است فراموش کنید.

وکیل: سؤالات من تمام شد. مرسی که به سؤالات من جواب دادید.

دادستان: حمید نوری را به یاد می‌آورید؟

فریدون: بلی صدر در صد. من او را بارها از نزدیک دیدم.

در پایان وکلای حمید نوری سؤالاتی مختلفی را از شاکی پرسیدند.

فریدون در پاسخ به سوال وکیل حمید نوری که برای اولین بار عکس نوری را بعد از بازداشت کجا دیده گفت که فکر می‌کند در رادیو فردا دیده است.

وکیل حمید نوری گفت که اظهارات فریدون نجفی آریا در نزد پولیس با اظهارات او در دادگاه تناقض دارد و او به پولیس گفته است که اولین بار عکس را در فیس‌بوک ایرج مصداقی دیده است. نجفی آریا پاسخ داد که بیش از ۱۲۰۰ دوست فیس‌بوکی دارد که رادیو فردا جزو آن‌ها است و برایش مهم نبود که عکس را کجا دیده است.

وکیل نوری ادامه داد که زمان‌ها و مکان‌های شهادت فریدون نجفی آریا تناقض دارند و زمان‌هایی که او گفته با زمان‌های مطرح شده در کتاب ایرج مصداقی تفاوت دارند. او گفت که آقای نجفی آریا گفته است حمید نوری را در اتاق هیأت مرگ دیده اما در اظهاراتش نزد پولیس گفته است که صدای حمید نوری را می‌شنید و چون چشم‌بند داشت، او را نمی‌دید.

فریدون نجفی آریا گفت: «من وقتی با پولیس صحبت می‌کردم کلیات را می‌گفتم و اگر پولیس از من درباره جزئیات سوال می‌کرد حتما جواب می‌دادم. در زندان هم ساعت و تقویم نداشتیم. فیلم سینمایی نبود که بتوانم صد بار تماشا کنم. ضمناً ممکن است ایرج مصداقی هم اشتباه کرده باشد. کتاب او که قرآن نیست.»

وی در پاسخ به این سوال که آیا در روز نهم مرداد، حمید نوری را دیده و صدای او را شنیده است؟ گفت که هم او را دیده و هم صدایش را شنیده است.

وکیل مدافع نوری گفت که او چشم‌بند داشته است... نجفی آریا پاسخ داد که ۷ سال چشم‌بند را داشته و «هر کس که یک روز زندان رفته باشد می‌داند که می‌تواند از پشت چشم‌بند هم همه چیز را ببیند.»

نجفی آریا همچنین گفت که نهم و دوازدهم مرداد به اتاق راهروی مرگ برده شده اما تاریخ سومین باری را که به این اتاق برده شده به یاد ندارد چون «روز ۱۲ مرداد من را از راهروی مرگ مستقیم بردند انفرادی و وقتی شما را به انفرادی ببرند ساعت و زمان را گم می‌کنید و دیگر نمی‌توانید بگوئید چند روز گذشته است.»

فریدون در پاسخ به وکیل حمید نوری مبنی بر این‌که پیش پولیس نامی از حمید نوری در اتاق مرگ نیاورده بار دیگر تاکید کرد که حمید نوری را در اتاق هیأت مرگ دیده است: «ناصریان (محمد مقیسه) مرا به اتاق هیأت مرگ برد و پشت سرم ایستاد و من در گفت‌وگو با پولیس یادم نیامد که حمید عباسی (نوری) را هم در اتاق دیده‌ام. او در ردیف پشت نشسته بود و من این تصویر را بعداً به خاطر آوردم.»

به گفته وکیل حمید نوری، موضع حمید نوری این است که «این اعدام‌ها هرگز رخ نداده است و نمی‌تواند اتهامات را بپذیرد.» وکیل حمید نوری مدعی است که موکلش در زمان اعدام‌ها در مرداد و شهریور سال ۱۳۶۷ به خاطر تولد فرزندش در مرخصی بوده است.